

روایت عنوان بصری؛ آموزه‌ها و پیام‌ها

حجت الاسلام والمسلمین سید جواد حسینی*

اشاره

یکی از وظایف ائمه معصومین علیهم‌السلام بیان معارف دینی و راهنمایی مردم بوده که در قالب‌های مختلف تحقق یافته است؛ یکی از این قالب‌ها، ایراد سخن و گفت‌وگو با دیگران می‌باشد. سخنان امام علی علیه‌السلام خطاب به همام یا گفت‌وگوی امام صادق علیه‌السلام با عنوان بصری، نمونه‌ای از این امر به شمار می‌رود.

در این نوشتار، بر آنیم تا به بیان آموزه‌های اثربخش و پیام‌های سازنده حدیث عنوان بصری پردازیم. این روایت، در واقع، نتیجه درخواست عنوان بصری از محضر امام صادق علیه‌السلام است که از آن به نام حدیث «عنوان بصری» یاد می‌گردد. این حدیث، از جمله روایات مهمی است که همواره مورد توجه بزرگان و عارفان بوده و در بردارنده مطالب جامع و ارزشمند درباره سه موضوع اساسی: بندگی، علم و بردباری است که شناخت و عمل به آن‌ها، برای سالکان راه کمال بسیار ضروری می‌نماید.

شیوه برخورد امام صادق علیه السلام با «عنوان بصری»

مرحوم مجلسی می‌گوید:

«عنوان»^۱ پیرمردی بود که ۹۴ سال از عمر او گذشته بود. او می‌گوید: با «مالک بن انس» سال‌ها رفت‌وآمد داشتم. هنگامی که امام صادق علیه السلام به مدینه برگشت، رفت‌وآمد نزد او را شروع کردم و دوست داشتم که همان‌گونه که [خیلی راحت] از مالک [مطالب علمی را] می‌گرفتم، از او [نیز] اخذ کنم. روزی حضرت به من فرمود:

«إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ وَمَعَ ذَلِكَ لِي أَوْرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آثَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي وَخُذْ عَنِّي مَالِكٍ وَاخْتَلِفْ إِلَيْهِ كَمَا كُنْتَ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ»^۲ من کسی هستم که مردم خواهان من هستند و یا مورد طلب و مراقبت دستگاه حکومتی هستم؛ با این حال، ذکرهایی برای هر ساعت و هر لحظه از شب و روزم دارم. پس، مرا از ذکرم باز ندار و [مسائل علمی را] از مالک^۳ بگیر.»

پیام‌ها

۱. برای هدایت، هیچ وقت دیر نیست؛ حتی اگر انسان به سن بالا رسیده باشد.
۲. ارتباط افراد با دیگران، تحت نظر امام معصوم علیه السلام است. از این رو، امام صادق علیه السلام از رفت‌وآمد عنوان با مالک آگاه بود. در ضمن، یکی از وظایف انسان، ارتباط پیوسته با علمای ربانی است.

تلاش دوباره

عنوان بصری، تلاش نمود تا خدمت امام علیه السلام برسد. خود می‌گوید: من از این مسأله به شدت غمناک شدم و از نزد امام صادق علیه السلام برگشتم و با خود گفتم: اگر او خیری در

۱. «عنوان بصری» که ۹۴ سال از عمرش می‌گذشت و با مالک بن انس رفت‌وآمد داشت، پس از این‌که حضرت صادق علیه السلام در مدینه به نشر علم و فضیلت مشغول شد، در خدمت آن جناب حاضر می‌گردید و از محضر پر فیض ایشان بهره‌مند می‌شد. (طبرسی، علی بن حسین، مشکاة الأنوار، ترجمه: عطاردی، تهران: عطارد، ص ۳۰۶)

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۲۴.

۳. مالک بن انس مدنی ابن ابي عامر، یکی از رؤسای مذاهب اربعه اهل سنت می‌باشد و مدتی شاگردی حضرت صادق علیه السلام را نموده است. (أعلام الهداية، قم: المجمع العالمي لأهل البيت، چاپ اول، ۱۴۲۲ق، ج ۸، ص ۲۲۹)

من می‌دیدم، مرا از رفت و آمد نزد خود محروم نمی‌کرد. سپس به مسجد النبی رفتم و حضرت را زیارت نمودم. فردای آن روز دوباره به روضه پیامبر ﷺ برگشتم و دو رکعت نماز خواندم و عرضه داشتیم: «أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ أَنْ تَعْطِفَ عَلَيَّ قَلْبَ جَعْفَرٍ وَ تَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِهِ مَا أَهْتَدِي بِهِ إِلَى صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ»^۱ درخواست می‌کنم از تو ای خدا! که قلب جعفر [صادق] را بر من مهربان کنی و از علم او به مقداری که مرا به راه مستقیم هدایت کند، روزی‌ام گردانی.» آن‌گاه در حالی که ناراحت بودم، به منزل برگشتم. از وقتی که محبت جعفر در دلم جا گرفت، با مالک بن انس رفت و آمدم را قطع کردم. سپس از منزل خارج نشدم، جز برای ادای نماز واجب؛ تا این‌که صبرم سر آمد و قصد خانه جعفر نمودم. وقتی به خانه او رسیدم، اجازه خواستم. خادم حضرت گفت: در حال نماز است. من هم در خانه حضرت نشستم. چیزی نگذشت که خادم بیرون آمد و گفت: داخل شو. من داخل شدم و بر او سلام کردم. جواب سلامم را داد. فرمود: «اجْلِسْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ فَجَلَسْتُ»^۲ بنشین! خدا تو را ببخشد.» حضرت قدری به حال تفکر سر به زیر انداخت و سپس سرش را برداشت و فرمود: کنیه‌ات چیست؟ گفتم: ابوعبدالله. فرمود: «تَبَّتْ اللَّهُ كُنْيَتَكَ وَ وَقَفَكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ مَا مَسَأَلْتُكَ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَوْ لَمْ يَكُنْ لِي مِنْ زِيَارَتِهِ وَ التَّسْلِيمِ غَيْرُ هَذَا الدُّعَاءِ لَكَانَ كَثِيرًا»^۳ خدا کنیه‌ات (پدر عبدالله بودن) را ثابت نگهدارد و تو را موفق کند. ای اباعبدالله! پرسشت چیست؟ عرض کردم: از خدا خواستم قلبت را بر من مهربان گرداند و از علمت روزی من کند و از خداوند امید دارم که درخواستم را پاسخ دهی.»

پیام‌ها

۱. خوب است انسان به همان اندازه‌ای که از محرومیت مسائل مالی ناراحت می‌شود، از محرومیت‌های معنوی نیز ناراحت شود. قرآن می‌فرماید: «فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا؛ خدا را یاد کنید؛ همانند یادآوری از پدران‌تان؛ بلکه از آن هم بیشتر.»

۱. مجلسی، بحار الأنوار، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲. همان.

۳. همان.

۴. بقره، آیه ۲۰۰.

۲. عنوان به حرم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت و به ایشان توسل جست. بنابراین، جهت رفع مشکل، باید به حضرات معصومین علیهم السلام متوسل شد.
۳. خواست حاجت باید با اصرار و در مکان‌های مقدس و همراه نماز باشد: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...»^۱ از صبر (روزه) و نماز کمک بگیرید.»
۴. برای استجاب دعا باید خطاهای خود را جبران نموده و کاستی‌ها را برطرف نماییم. عنوان، خطای خود را که ارتباط گرم با مالک بود، با قطع ارتباط جبران نمود.
۵. محبت عمیق اهل بیت علیهم السلام در هدایت انسان، نقش معجزه‌آسایی دارد و اکسیری است که مسّ وجود را به طلا تبدیل می‌کند.
۶. اگر کسی خطای خود را جبران کرد، ما نیز در مقابل باید تلافی کنیم. وقتی عنوان خطایش را جبران کرد، یعنی با مالک قطع رابطه نمود، حضرت با او ارتباط برقرار کرد.
۷. سلام و دعای امام معصوم علیه السلام انسان را هدایت می‌کند. ابوبصیر می‌گوید: مردی گناهکار که ما از گناه او به تنگ آمده بودیم، همسایه ما بود و هر چه به او نصیحت می‌کردیم، اثر نمی‌کرد. در سفری که می‌خواستیم به مدینه بروم، نزد من آمد و گفت: من مردی مبتلا به گناه [و ترک آن، برایم مشکل است] و تو [به خودت نگاه نکن که از بند گناه و شیطان] رها شده هستی. «حال مرا در مدینه خدمت امام صادق علیه السلام بیان کن؛ شاید حضرت برایم فکری کند. من سرگذشت آن مرد را خدمت امام علیه السلام عرض کردم. حضرت فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو: اگر گناه را ترک کنی، من بهشت را برایت تضمین می‌کنم. ابوبصیر می‌گوید: وقتی بازگشتم، آن مرد به دیدنم آمد. من سلام امام صادق علیه السلام و پیغام او را به او گفتم. او به شدت مُنقلب شد و اشکش جاری شد و می‌گفت: آیا امام صادق علیه السلام به من گناهکار سلام رسانده است؟ مدتی گذشت. به دیدن او رفتم. دیدم بیمار و در حال مرگ است. چشم خود را باز کرد و گفت: امام صادق علیه السلام به ضمانت خود وفا کرد [زیرا جای خود را در بهشت مشاهده نمودم]. سال بعد که در مدینه خواستم خدمت امام صادق علیه السلام برسم، هنوز وارد اتاق نشده بودم که حضرت فرمود: ای ابابصیر! ما به ضمانت خود عمل کردیم.^۲

۱. همان، آیه ۱۵۳.

۲. مظاهری، حسین، چهارده معصوم علیهم السلام، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، چاپ دوم، ۱۳۶۴ش، ص ۱۰۲.

۸. دعای امام معصوم علیه السلام، از سر تعارف و عادت نیست و آن‌جایی که مطلق دعا کند، اثر مطلق دارد و اگر نخواهد، با توجه به شرایط مقید و مشروط دعا می‌کند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله وقتی «حسان» را تشویق می‌کرد، می‌فرمود: «لَا تَزَالُ يَا حَسَّانُ مُؤَيَّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا»^۱ همیشه با روح القدس (ملک الهی) تأیید خواهی شد، تا زمانی که ما (اهل بیت) را با زبانت یاری کنی.»

پندهای مهم امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام در ادامه، زبان به موعظه‌ای حکیمانه گشود و چند نکته مهم و اصلی را بیان نمود:

الف - علم‌شناسی

«فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ وَ اطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَ اسْتَفْهِمِ اللَّهَ يُفْهِمُكَ»^۲

پس فرمود: ای ابا عبدالله! علم [فقط] به تعلم و یادگیری نیست؛ بلکه علم، نوری است که در قلب هر کسی که خدای بلندمرتبه بخواهد، قرار می‌دهد. سپس اگر دنبال دانش هستی، اول این‌که در درون خودت حقیقت بندگی را ایجاد کن و دوم آن‌که علم را با به کارگیری آن بطلب و بعد، از خداوند طلب فهم کن. خداوند (نیز) به تو می‌فهماند.»

پیام‌ها

۱. نور بودن علم

برای فراگیری علم، تعلیم، تعلم و کوشش لازم است؛ ولی کافی نیست؛ چون حقیقت علم، نور است و این نور را خداوند در قلب کسی قرار می‌دهد که روح خویش را از

۱. امینی، عبدالله، الغدير، تهران: دار الکتب الاسلامية، چاپ دوم، ۱۳۶۶ش، ج ۲، ص ۳۴.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۵.

آلودگی پاک نموده و با تقوا باشد: «...وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ؛^۱ تقوای الهی پیشه کنید، خداوند به شما تعلیم می‌دهد [و شما را آگاه می‌کند].»

بنابراین، زمانی علم به دست می‌آید که با تقوا همراه باشد و این‌که در برخی آیات، مانند: «... يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ...»^۲، تزکیه بر تعلیم مقدم شده، شاید اشاره به همین مطلب باشد که تزکیه، مقدمهٔ فراگیری علم است؛ هرچند برخی اوقات، دانستن برخی مسائل، مقدمه تزکیه می‌باشد. امام خمینی رحمته‌الله در این باره می‌گوید:

«اگر شما درس بخوانید، ممکن است عالم شوید؛ ولی باید بدانید که میان مهذب و عالم، خیلی فاصله است. هر چه این مفاهیم در قلب سیاه و غیر مهذب انباشته گردد، حجاب زیادتر می‌شود. در نفسی که مهذب نشده، علم، حجاب ظلمانی است. [البته] علم، نور است؛ ولی در دل سیاه، دامنه ظلمت و سیاهی را گسترده‌تر می‌سازد.»^۳

بی‌گهر را علم و فن آموختن	دادن تیغ است دست راهزن
تیغ دادن در کف زنگی مست	به که افتد علم ناکس را به دست
علم و مال و منصب و جاه قران	فتنه آرد در کف بد گوهران
چون قلم در دست غداری فتد	لاجرم منصور بر داری رود ^۴

عنوان بصری، به‌یقین در جست‌وجوی علوم رایج مدرسه‌ای نبوده است؛ بلکه برای فهم و بصیرت در دین، خود را از بصره به مدینه رساند؛ چرا که امام علیه‌السلام فرموده: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَفَقَّهُهُ فِي الدِّينِ»^۵ و وقتی که خداوند اراده خیر بنده‌ای را داشته باشد، او را در دین آگاه و فقیه می‌کند.»

بنابراین، منظور از فقاها در این جا، بصیرت در دین است؛ نه آن‌که صرفاً احکام فقهی را از طهارت تا دیات بداند. مردی خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد و عرض کرد: «عَلَّمَنِي

۱. بقره، آیه ۲۸۲.

۲. آل عمران، آیه ۱۶۴.

۳. مختاری، رضا، سیمای فرزندگان، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، بوستان کتاب، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۶ش، ص ۳۴.

۴. بلخی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح: نیکلسون، تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۶۱ش، ص ۶۹۶-۶۹۷.

۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق: علی‌اکبر غفاری، بیروت: دار الصعب، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۳۳.

مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ؛^۱ آنچه خداوند به تو تعلیم داده، به من بیاموز.» پیغمبر ﷺ او را به مردی از یارانش سپرد تا قرآن را به وی تعلیم دهد و او سوره زلزال را به او آموزش داد. وقتی به آیه: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ...» رسید، پرسید: این کلام خود خدا است؟ معلم گفت: بله. گفت: «تَكْفِينِي هَذِهِ الْآيَةَ؛ همین آیه، مرا کفایت می‌کند.» آن‌گاه رفت. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: او را به حال خود واگذارید که «رَجَعَ فَقِيهَا؛ فقیه برگشت»؛^۲ چرا که اساس دین، توجه و فهم قلبی این نکته است که خداوند، حتی بر کوچک‌ترین عمل انسان نظارت دارد.

در روایت آمده است که امام علی علیه السلام وقتی دید به برخی لقب فقیه داده شده، فرمود: «آیا به فقیه واقعی شما را خبر دهم؟ او کسی است که مردم را از رحمت خداوند ناامید نکند و از عذاب الهی ایمن نماید و اجازه در انجام گناه ندهد و قرآن را از روی بی میلی ترک نکرده و به غیر آن روی نیاورد.»^۳

۲. اول بندگی، بعد علم

حقیقت بندگی، آن است که نفس را از هوس‌ها ننگه داریم و با آن مخالفت کنیم و مطیع و تسلیم محض خداوند باشیم. بعد از بندگی حقیقی است که نور علم بر دل تجلی می‌کند.

آیت‌الله خرازی می‌گوید: «همراه فرزندم خدمت آیت‌الله بهاء‌الدینی رسیدم. به فرزندم فرمود: سعی کن با علوم اهل بیت علیهم السلام آشنا شوی که علوم آنان، فوق علوم عادی بشری است؛ چرا که همه آن علوم، از واقعیات و نور است. اگر می‌شنوی که امام حسین علیه السلام مِصْبَاحُ الْهُدَى است، این واقعیت است. باید انسان خودش را از عیب‌ها پاکیزه کند... فرزندم از ایشان پرسید: آقا! به چه وسیله‌ای می‌توان به مقام انسانیت رسید؟ فرمود: به وسیله اطاعت و بندگی خدا. بار دیگر فرزندم پرسید: از چه راهی به

۱. همان، ج ۵۴، ص ۳۶۸.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ نهم، ۱۳۷۰ش، ج ۲۷، ص ۲۳۱-۲۳۲.

۳. کلینی، الکافی، پیشین، ج ۱، ص ۳۶.

اطاعت و بندگی می‌توان رسید؟ فرمود: از راه عمل به مکتب اسلام که تمام آن‌ها واقعیات است.^۱

۳. رابطه متقابل علم و عمل

به هر مقداری که عمل بیشتر شود، بر علم نیز افزوده می‌گردد. مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: «ای رسول خدا! علم چیست؟ فرمود: سکوت کردن. پرسید: بعد چه؟ فرمود: گوش دادن. عرض کرد: بعد چه؟ فرمود: حفظ کردن. گفت: بعد چه؟ فرمود: عمل نمودن به علم. عرض کرد: بعد چه، ای رسول خدا؟ فرمود: نشر آن [در بین مردم].^۲

امام علی علیه السلام فرمود: «الدُّنْيَا كُلُّهَا جَهْلٌ إِلَّا مَوَاضِعَ الْعِلْمِ وَالْعِلْمُ كُلُّهُ حُجَّةٌ إِلَّا مَا عَمِلَ بِهِ وَ الْعَمَلُ كُلُّهُ رِيَاءٌ إِلَّا مَا كَانَ مُخْلِصاً وَ الْإِخْلَاصُ عَلَى خَطَرٍ حَتَّى يَنْظُرَ الْعَبْدُ بِمَا يُخْتَمُ لَهُ؛^۳ دنیا، همه‌اش نادانی است؛ مگر جایگاه‌های دانش. و دانش، تمامش حجت و دلیل [خداوند بر ضد انسان] است؛ به جز آن مقداری که بدان عمل می‌شود. و عمل، تمامش ریا است؛ غیر از آنچه خالصانه انجام شود. و اخلاص، در معرض خطر است؛ تا این‌که انسان ببیند عاقبتش چه می‌شود.»

* دستورالعمل آیت‌الله بهجت

ایشان در اهمیت بندگی و عمل فرموده: «کوچک و بزرگ باید بدانیم، یگانه راه برای سعادت دنیا و آخرت، بندگی خدای بزرگ است. و بندگی، در ترک معصیت اعتقادی و عملی است. اگر آنچه را که دانستیم، عمل نماییم و آنچه را ندانستیم، توقف و احتیاط کنیم تا معلوم شود، هرگز پشیمانی و خسارت در ما راه نخواهد داشت.»^۴

ب - حقیقت بندگی

عنوان می‌گوید: عرض کردم: «مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ قَالَ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءٌ أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكَاً لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مَلِكٌ يَرُونَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمْ

۱. خرازی، محسن، روزنه‌هایی از عالم غیب، قم: انتشارات مسجد جمکران، چاپ سوم، ۱۳۸۵ش، ص ۲۹۰.

۲. کلینی، الکافی، پیشین، ج ۱، ص ۴۸، ح ۴.

۳. مجلسی، بحار الأنوار، پیشین، ج ۷۰، ص ۲۴۲.

۴. مجله گلستان قرآن، شماره ۲۳ و ۲۴، سال ۸۸، ص ۷ (با اندکی تصرف).

اللَّهُ بِهِ وَلَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا وَجُمْلَةً اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَنَهَاهُ عَنْهُ؛^۱ حقیقت بندگی چیست؟ فرمود: سه چیز است:

۱. این‌که بنده برای خودش در آنچه خدا به وی سپرده است، ملکیتی نبیند؛ چرا که بندگان دارای ملک نمی‌باشند؛ بلکه همه اموال را مال خدا می‌بینند و در جایی که دستور داده است، قرار می‌دهد (مصرف می‌کنند).

۲. بنده برای خودش تدبیر [و مصلحت‌اندیشی] نکند.

۳. و تمام [دل] مشغولی او، در چیزی است که خدای بلندمرتبه به آن امر و یا نهی نموده است.»

۱. ندیدن ملکیت خود

بعد، حضرت علیه السلام به بیان سرّ و فلسفه این امور می‌پردازد و می‌فرماید: «فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِلْكَاً هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ؛^۲ اگر بنده خدا برای خودش ملکیتی در آنچه خدا به او سپرده است، نبیند، انفاق در آنچه خداوند تعالی بدان امر کرده است [مثل خمس و زکات و انفاق به فقرا]، بر او آسان می‌شود.»

۲. تفویض امور به خدا

حضرت علیه السلام در ادامه فرمود: «وَإِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا؛^۳ و چون بنده خدا تدبیر امور خود را به مدبّرش بسپارد، مصائب و مشکلات دنیا بر او آسان می‌گردد.»

شهید مطهری می‌گوید:

«... مرحوم آیت‌الله بروجردی رحمته الله تصمیم گرفتند به زیارت مشهد بروند؛ زیرا در حال شدت بیماری نذر کرده بودند، پس از شفا به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شوند. مرحوم آیت‌الله در جلسه‌ای خصوصی این تصمیم را ابراز کردند و به اصحاب‌شان

۱. مجلسی، بحار الأنوار، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲. همان.

۳. همان.

گفتند: «کدام‌یک از شما با من خواهید آمد؟» کسانی که حاضر بودند، گفتند: تأملی می‌کنیم و بعد جواب می‌دهیم.

بنا می‌شود در غیاب ایشان جلسه‌ای تشکیل دهند و در این باره مشورت کنند. سرانجام به این نتیجه می‌رسند که صلاح نیست ایشان فعلاً از قم به مشهد بروند و بیشتر به این جهت نظر داشتند که آیت‌الله [بروجردی] تازه به قم آمده‌اند و هنوز مردم ایران، مخصوصاً مردم تهران و مشهد که در مسیر و مقصد مسافرت ایشان هستند، این مرد بزرگ را درست نمی‌شناسند. بنابراین، از آیت‌الله تجلیل شایسته نخواهد شد. از این رو، تصمیم می‌گیرند ایشان را از این سفر منصرف کنند؛ ولی می‌دانستند که این جهت را نمی‌شود با آن مرد الهی در میان گذاشت. از این رو، بنا می‌شود که عذرهای دیگری ذکر کنند؛ از قبیل این‌که: چون تازه عمل جراحی صورت گرفته است، ممکن است این مسافرت طولانی با اتومبیل صدمه داشته باشد. در جلسه‌ای دیگر که مجدداً آن مرحوم مطلب را عنوان کردند، اصحاب کوشیدند هر طور شده ایشان را منصرف کنند. سرانجام، یکی از حضار آنچه اطرافیان در دل داشتند، اظهار می‌کنند و ایشان می‌فهمند که منظور اصلی مخالفت آن‌ها با این سفر چیست.

همین که ایشان این موضوع را شنید، ناگهان تغییر قیافه داد و با لحن روحانی فرمود: من هفتاد سال از خداوند عمر گرفته‌ام و خدای متعال در این مدت، تفضلاتی به من فرموده است که هیچ کدام از آن‌ها تدبیر خود من نبوده است. من در همه این مدت کوشش داشته‌ام بینم چه وظیفه‌ای دارم که به آن عمل کنم. حالا پس از هفتاد سال، شایسته نیست خودم به فکر خودم باشم و برای شئون شخصی خود بیندیشم. خیر، می‌روم.^۱

۳. اشتغال به امر و نهی الهی

در ادامه حدیث عنوان بصری می‌خوانیم:

«وَ إِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَهَاهُ لَمْ يَتَفَرَّغْ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرَاءِ وَ الْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ؛^۲ و اگر بنده به آنچه که خدا امر و نهی کرده است، مشغول گردد، دیگر فراغتی برای جدل، خودنمایی و فخرفروشی پیدا نمی‌کند.»

۱. مطهری، مرتضی، امدادهای غیبی در زندگی بشر، قم: انتشارات صدرا، بی‌تا، ص ۸۹-۹۱.

۲. قصص، آیه ۸۳.

«فَإِذَا أكرمَ اللَّهُ العَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَ إِبْلِيسُ وَ الخَلْقُ وَ لَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَثُرًا وَ تَفَاخُرًا وَ لَا يَطْلُبُ عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَ عُلُوًّا وَ لَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ الْمُتَّقِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: تِلْكَ الدَّارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ العَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۱ در نتیجه، اگر خداوند بنده خود را با [عطای] این سه چیز گرامی بدارد، دنیا و ابلیس و خلائق بر وی سهل و آسان می‌گردد و به دنبال دنیا برای زیاده‌اندوزی و فخرفروشی نمی‌رود و آنچه را مردم عزت و علو درجه می‌دانند، دنبال نمی‌کند و روزهای خود را به بطالت و بیهوده رها نمی‌کند.

این، درجه اهل تقوا است. خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: آن سرای آخرت را برای کسانی که در زمین اراده برتری جویی و فساد ندارند، قرار می‌دهیم و پایان کار [و عاقبت به خیری]، از آن پروا پیشگان است.»

جملات فوق نشان می‌دهد که طالبان علم باید به حقیقت بندگی برسند و حقیقت بندگی نیز تنها با تکیه نمودن بر خدا، عزت نفس داشتن و دل‌بسته دنیا نبودن به دست می‌آید.

ج - سفارش به نه امر مهم

«عنوان بصری» که تازه چشمه‌های زلال علم الهی حضرت صادق علیه السلام را یافته بود، بیشتر احساس تشنگی و نیاز کرد و عرض نمود: ای ابا عبدالله! مرا نصیحت کن.

حضرت علیه السلام فرمود: «أوصيكَ بِتِسْعَةِ أَشْيَاءَ فَإِنَّهَا وَصِيَّتِي لِلمُرِيدِ الطَّرِيقِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ اللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يُوفِّقَكَ لِاسْتِعْمَالِهِ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الحِلْمِ وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي العِلْمِ فَاحْفَظْهَا وَ إِيَّاكَ وَ التَّهَؤُنَ بِهَا قَالَ عُنْوَانُ فَفَرَعْتُ قَلْبِي لَهُ»^۲

تو را به نه چیز سفارش می‌کنم؛ این‌ها سفارشات من است، به هرکسی که تصمیم دارد به سوی خدا برود و از خداوند می‌خواهم که تو را برای به کار بستن آن، توفیق دهد.

۱. مجلسی، بحار الأنوار، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۵-۲۲۶.

۲. همان، ص ۲۲۶.

سه مورد از این سفارشات، مربوط به تهذیب نفس است و سه مورد آن، درباره حلم و بردباری است و سه مورد آن، درباره علم است. این‌ها را حفظ کن و مبدا نسبت به آن کوتاهی و سستی کنی! عنوان می‌گوید: قلبم را برای دریافت سفارشات آماده کردم.»

۱. تهذیب نفس

امام علیه السلام فرمود: «أَمَّا اللَّوَاتِي فِي الرِّيَاضَةِ فَإِيَّاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْحَمَاقَةَ وَ الْبَلَةَ وَ لَا تَأْكُلْ إِلَّا عِنْدَ الْجُوعِ وَ إِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلَالًا وَ سَمَّ اللَّهَ وَ اذْكُرْ حَدِيثَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَى وَسَلَّمَ مَا مَلَأَ أَدَمِيُّ وَعَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ فثُلْثُ لَطْعَامِهِ وَ ثُلْثُ لَشْرَابِهِ وَ ثُلْثُ لِنَفْسِهِ؛^۱

و اما آن سه موردی که مربوط به تهذیب نفس و تمرین دادن نفس [و طریق سلوک] می‌شود:

۱. مبدا که چیزی را که میل نداری، بخوری؛ چون باعث حماقت می‌شود و کندی ذهن را در پی دارد؛^۲ نخور، مگر چیزی را که میل داری (در حال سیری، چیزی نخور)؛^۳ و هر گاه خوردی، حلال بخور و نام خدا را بر آن ببر. و حدیث رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَى وَسَلَّمَ را به یاد بیار که فرمود: هیچ ظرفی بدتر از شکم، پُر نشده است و اگر چاره نیست، جز پُر کردن، باید یک سوم را از طعام و یک سوم را از نوشیدنی پُر نمود و یک سوم را نیز برای نفس کشیدن گذاشت.»

اندرون از طعام خالی دار تا در آن نور معرفت بینی

- کم خوری

کم‌خوری آثار شگرفی دارد؛ مانند: سلامتی و اعتدال بدن، صفا و نشاط روح، تجلی حکمت.^۲ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَى وَسَلَّمَ فرمود: «مَنْ قَلَّ طَعْمُهُ صَحَّ بَدَنُهُ وَ صَفَا قَلْبُهُ وَ مَنْ كَثُرَ طَعْمُهُ سَقَمَ بَدَنُهُ وَ قَسَا قَلْبُهُ؛^۳ کسی که غذایش کم شد، شکمش سالم و قلبش با صفا می‌گردد، و کسی که غذایش زیاد شد، شکمش بیمار و قلبش قساوت می‌گیرد.»

۱. همان، ص ۲۲۹.

۲. همان، ص ۱۳۲-۱۳۶.

۳. مسعود بن عیسی، مجموعه ورام، قم: مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۳.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «وَلَيْسَ شَيْءٌ أَضَرَ لِقَلْبِ الْمُؤْمِنِ مِنْ كَثْرَةِ الْأَكْلِ وَ هِيَ مَوْرَثَةٌ لِشَيْئَيْنِ قَسْوَةِ الْقَلْبِ وَ هَيْجَانِ الشَّهْوَةِ؛^۱ برای قلب مؤمن، هیچ چیزی مثل پرخوری زیان‌بار نیست و دو پیامد [خطرناک] دارد: یکی، قساوت قلب و دیگری، طوفانی شدن شهوت.»

۲. حلم و بردباری

حضرت علیه السلام در ادامه توصیه‌های خویش به عنوان بصری سه مورد از راه‌های رسیدن به بردباری را بیان فرمود: «وَأَمَّا اللَّوَاتِي فِي الْحِلْمِ فَمَنْ قَالَ لَكَ إِنْ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ إِنْ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً وَ مَنْ شَتَمَكَ فَقُلْ لَهُ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَأَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَغْفِرَ لِي وَ إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يَغْفِرَ لَكَ وَ مَنْ وَعَدَكَ بِالْخَنَا فَعِدَّهُ بِالنَّصِيحَةِ؛^۲

۱. اما راه رسیدن به بردباری این است که اگر کسی به شما گفت: یکی بگویی، ده تا [جواب] خواهی شنید، پس بگو: اگر ده تا [سخن ناروا] بگویی، یکی هم نخواهی شنید.
۲. اگر کسی به شما ناسزا گفت، در جواب بگو: اگر تو در آنچه می‌گویی، راستگو هستی، از خداوند می‌خواهم که مرا ببخشد و اگر دروغگو هستی در آنچه می‌گویی، از خداوند درخواست می‌کنم که تو را ببخشد. ۳. کسی که شما را به فحش [و بدگویی] تهدید می‌کند، شما او را به نصیحت و خیرخواهی وعده بده.»

- نمونه‌های عینی

اهل بیت علیهم السلام و علمای دین، این‌گونه نیستند که سخنی را بگویند، ولی خود بدان عمل نکنند.

گویند مردی مسیحی، به امام باقر علیه السلام حمله آورد. آن حضرت را مورد توهین قرار داد و با کلامی تلخ به آن حضرت گفت: «أَنْتَ بَقْرٌ؛ تو گاو هستی.» حضرت فرمود: نه، من باقرم. مرد کتابی حیا نکرد و به حضرت گفت: تو فرزند زن آشپز هستی. حضرت با تبسمی ملیح فرمود: این، شغل و حرفه او بوده است. مرد مسیحی دست از لجاجت

۱. نوری، حسین، مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، قم: مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۸ق، ج ۱۲، ص ۹۳.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۶.

برنداشت و آن حضرت را این گونه خطاب کرد: تو فرزند زنی سیاه و زنگی و هرزه‌ای هستی. حضرت از سخن او غضبناک نشد؛ بلکه با ملاطفت تمام فرمود: اگر تو راست می‌گویی خدا مادرم را ببخشد و اگر دروغ می‌گویی، خدا تو را ببخشد. مرد مسیحی از اخلاق امام باقر علیه السلام مبهوت و شیفته اخلاق او شد و همان جا اسلام و تشیع را اختیار نمود.^۱

۳. سفارش درباره علم

امام صادق علیه السلام در ادامه توصیه‌های خود، در خصوص علم فرمود:

«وَأَمَّا اللَّوَاتِي فِي الْعِلْمِ فَاسْأَلِ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتِ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ تَعْنَتًا وَ تَجْرِبَةً وَ إِيَّاكَ أَنْ تَعْمَلَ بِرَأْيِكَ شَيْئًا وَ خُذْ بِالْإِحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تَجِدُ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ أَهْرُبْ مِنَ الْفُتْيَا هَرَبَكَ مِنَ الْأَسَدِ وَ لَا تَجْعَلْ رَقَبَتَكَ لِلنَّاسِ جِسْرًا؛^۲

۱. اما آن اموری که [برای سلوک] درباره علم باید بدانی، یکی این است که آنچه نمی‌دانی، از علما بپرس و مبادا برای امتحان کردن و یا مغلوب ساختن بپرسی! ۲. به رأی خودت [بدون توجه به مبانی] عمل نکن و در تمام کارهایت تا آن‌جا که امکان دارد، احتیاط را مراعات نما و از فتوا دادن [درست هم تا آن‌جا که ممکن است] فرار کن؛ همچون فرار از شیر [درنده]. ۳. گردن خویش را پل عبور دیگران قرار مده.»

پیام‌ها

این بخش از سخنان حضرت علیه السلام، نکات دقیقی دارد که توجه به آن برای سالکان لازم است:

۱. هرچه نمی‌دانیم، به‌خصوص در مسائل عرفانی و سلوک الی‌الله، از کسانی که عالم واقعی هستند، بپرسیم.
۲. پرسش باید برای فهمیدن باشد؛ نه برای امتحان و خجالت دادن افراد.

۱. همان، ج ۴۶، ص ۲۸۹.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۲۶.

۳. خودرأیی، جایز نیست. خودرأیی، یعنی این که انسان بدون توجه به مبانی اجتهاد صحیح، هر آنچه به نظرش می‌رسد و هوس او اقتضا می‌کند، نظر دهد. این شیوه، از خطرناک‌ترین کارها است. علی علیه السلام فرمود: «با سه چیز، عمل [خیر] پذیرفته نمی‌شود: شرک [به خدا]، کفر و خودرأیی. گفتند: ای امیر مؤمنان! رأی چیست؟ فرمود: این است که کتاب خدا و سنت رسول را رها کنی و به رأی خودت عمل کنی.»^۱

۴. فتوا دادن، کار سخت و دشواری است که علمای بزرگ ما به راحتی زیر بار آن نمی‌رفتند.

مرحوم صاحب جواهر در روزهای آخر زندگی‌اش، دستور داد که مجلسی تشکیل شود و همه علمای طراز اوّل نجف اشرف در آن شرکت کنند. مجلس مزبور در خدمت صاحب جواهر تشکیل گردید؛ ولی شیخ انصاری در آن حضور نداشت. صاحب جواهر فرمود: شیخ مرتضی را نیز حاضر کنید. پس از جست‌وجو، شیخ را در گوشه‌ای از حرم امیر مؤمنان علیه السلام یافتند که رو به قبله ایستاده، برای شفای صاحب جواهر دعا می‌کند... پس از اتمام دعا، شیخ را به آن مجلس هدایت کردند.

صاحب جواهر شیخ را بر بالین خود نشاند و دستش را گرفت و بر روی قلب خود نهاد و گفت: اکنون، مرگ بر من گوارا است. سپس به حاضران گفت: این مرد بعد از من، مرجع و رهبر شما خواهد بود. بعد رو به شیخ انصاری کرد و گفت: از احتیاطات خود بکاه و بسیار سخت‌گیر مباش؛ زیرا دین اسلام، دینی است سهل و آسان. بعد از رحلت صاحب جواهر، شیخ انصاری از صدور فتوا و پذیرش مرجعیت خودداری ورزید و به سعید العلماء مازندرانی نامه‌ای بدین مضمون نوشت: هنگامی که شما در کربلا بودید و با هم از محضر شریف العلماء استفاده می‌بردیم، استفاده و فهم تو بیشتر از من بود. اینک سزاوار است [از ایران] به نجف بیایی و مرجعیت را عهده‌دار شوی!

۱. متقی هندی، علی، کنز العمال، بیروت: مؤسسه الرسالة، ح ۱۶۴۰.

سعید العلماء در جواب نوشت: آری، لیکن در مدتی که من ایران بودم، شما در حوزه مشغول به تدریس و مباحثه بوده‌اید؛ ولی من در این‌جا گرفتار امور مردم هستم و شما در این منصب، از من سزاوارترید!

شیخ انصاری پس از رسیدن جواب نامه، به حرم مطهر علی علیه السلام مشرف شد و با سوز و گداز گریه می‌کرد و می‌گفت: آقای من، مولایم، ای ابالحسن، یا امیر المؤمنین! این مسئولیتی که اینک به دوشم آمده، بس خطیر است. از تو می‌خواهم که مرا از لغزش و اشتباه و عمل نکردن به وظیفه مصون داری و در طوفان‌های حوادث ناگوار، همواره راهنمایی‌ام کنی.^۱

امام صادق علیه السلام در پایان توصیه‌های خود به عنوان بصری فرمود:
 «قُمْ عَنِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَدْ نَصَحْتُ لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عَلَيَّ وَرِدِي فَإِنِّي أَمْرٌ ضَعِيفٌ بِنَفْسِي وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ أَتَبَعَ الْهُدَى؛^۲ بلند شو! من [آنچه را لازم بود، از سر خیرخواهی] به تو نصیحت کردم. ذکر و وردم را بر من فاسد نکن؛ زیرا من مردی هستم که روی ساعات زندگی حساب دارم و سلام بر کسی باد که از هدایت پیروی کند.»

۱. مختاری، رضا، سیمای فرزندگان، پیشین، ص ۱۲۲.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۶.